



سوره نساء، مدنی، ۱۷۶ آیه

به نام الله آن بخشایشگر بخشنده

{۱} هان ای مردم پروا گیرید پروردگارتان را همان که شما را از یک نفس آفرید و حال آن که (و) جفت او را نیز از همان آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری بپراکند، و پروا گیرید خدایی را که به او (به یاد او) یکدیگر را همی می پرسید و خویشان وابسته را، بی گمان خدا بر شما بس ناظر است.

{۲} و بدهید به یتیمان اموالشان را و ناپاک را به پاکیزه تبدیل نکنید، و مخورید اموالشان را به سوی اموالتان، که بی گمان گناهی بس بزرگ است.

{۳} و اگر خوف آن داشتید که درباره یتیمان به قسط عمل نکنید پس به نکاح آرید از زنان دو دو و سه سه و چهار چهار، پس اگر ترسیدید که در میان آنان به عدل رفتار نکنید، در نتیجه یکی [بگیرید] یا آن چه را دست‌های‌تان به تصرف درآورده است. این کار نزدیک تر است به آن که [از قسط و عدل] تجاوز نکنید.

{۴} و بدهید به زنان کابین‌های‌شان را به صورت بخششی خاص، پس اگر شخصا با خشنودی خاطر از مقداری از آن درگذشتند پس به گوارایی و نوش آن را بخورید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾

وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتْنًى وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ﴿٣﴾

وَآتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِينًا مَرِيئًا ﴿٤﴾



{۵} و ندهید به نابخردان اموال تان را که خداوند آن را قیام شما گردانیده است، و در آن مال آنان را روزی دهید و بیوشانید و گفتاری نیک و پسندیده برای آنان بگویید.

{۶} و بیازمایید یتیمان را تا هنگامی که رسیدند به حد ازدواج، آن‌گاه اگر رشدی از آنان از نزدیک دریافتید، پس اموالشان را بدانان بپردازید و به اسراف و به منظور پیشگیری از این‌که بزرگ شوند آن را نخورید و هر کس بی‌نیاز باشد پس باید چشم بپوشد و هر کس نادار بود پس باید بطور متعارف بخورد و هرگاه اموالشان را به آنان پرداختید گواه بگیریدد برایشان و بسننده است حساب رسی مر خدای را.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٥﴾

وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ

حَسِيبًا ﴿٦﴾

شرح لغات:

نفس: خود، شخص، روح، منشأ حیات، خون.
زوج: همسر و جفت است، چه مرد و چه زن. در لغت فصیح و در قرآن به همسر زن، زوج آمده.

یتامی، جمع خاص یتیمه که جمع یتیم هم می‌آید.
حوب، به ضمّ و فتح حاء: گناه، ترس، اندوه. به معنای مصدری: آلودگی به گناه یا گناه وحشت‌زا و حزن‌آور. [این واژه بدین شکل] فقط در این آیه آمده است.
قسط: تحقّق و توزیع حقوق است.

تعولوا، از عال: در قضاوت از حق روی گردانید و به سوی تجاوز میل کرد، در سنجش خیانت کرد، کاست، کارش سخت و نگرانی آور شد، عیالش زیاد شد.



صدقات، جمع صدقه: مهري که با صدق نیت و راستی اعطاء شود.
 نحلة: بخشش و هدیه اختصاصی، از نحل: چیزی به وی بخشید، او را به چیزی مخصوص گردانید، بدنش از بیماری لاغر شد، سخن یا شعر را به او نسبت داد، به وی ناسزا گفت.

هنیء: گوارا، آن چه بی رنج به دست آید، از هنا: غذا برای شخص گوارا گردید و پذیرای مزاج شد، به او خوراند، بخشید، غذا را خوب فراهم کرد، با دیدنش خشنود گردید. هنیء بیشتر در گوارایی خوردنی گفته می شود و مریء در آشامیدنی.

سفیه: سبک رأی، فرومایه، نابخرد.

ابتلاء: در معرض آزمایش آوردن.

اسراف: مصرف کردن بیش از لزوم.

بدار: پیشگیری، دستپاچگی.

«يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» .
 کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آخرین آیه از سوره «آل عمران» - پس از صبر - «رَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ...» بود، آغاز این سوره نیز فرمان تقوای خاص و مشعر به آگاهی است و تبیین ربوبیت طبیعی رابطه است که احکام تشریحی بر همین پایه و رابطه می باشد: از احکام ازدواج و مواردی تا دیگر احکام اجتماعی وسیع تر.

ظاهر «نَفْسِ» در این آیه، همان منشأ حیات است. زیرا اگر نظر به شخص باشد - آدم ابوالبشر یا هر انسان معهود و منظوری - باید «من النفس» گفته شود و صفت مؤنث «واحدة» و ضمیرهای «مِنْهَا زَوْجَهَا»، متناسب نیست. چون آن جا که منظور



شخص است صفت و ضمیر مذکر آورده می‌شود مثل «جاءنی النفس الواحد، عندی خمسة عشر نفسا» و نیز چون، «التَّائِسُ»، عام و شامل همه است - گرچه خطاب متوجه به موجودین است - آدم، هم مشمول آن است و او هم از نفس واحده آفریده شده است. نفس واحده در آیه، مانند ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾^۱ است که نظر به همان موجود زنده حیاتی است پیش از آن‌که به صورت کامل انسانی درآید و ملهم به فجور و تقوا شود، هم‌چنان که کلمه نفس به هر جانداری گفته می‌شود. و شاید که «وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» حالیه باشد: «... پروا گیرید پروردگار خود را همان که شما را از یک نفس آفرید و حال آن‌که جفت او را نیز از همان آفرید»، یا عاطفه. این آیه، تنبیه و فرمان به تقوا «پرواگیری» از قدرت ربوبی است که به صورت نیروی نیرومند حیات در این جهان پدید آمده چنان‌که از یک اصل و منشأ حیاتی این همه مرد و زن را در صحنه زمین پراکنده نموده است، پرواگیری و نظامات و قوانین شدید و دقیق، در موارد و مراکز نیرومند نیرو و قدرت است.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ». تکرار «وَ اتَّقُوا»، تأکید و تبیین مورد دیگری است پیوسته به مورد اول، آن تنبیه و امر به پرواگیری از ربوبیت مضاف است که در اصل آفرینش بروز کرده است، و این الوهیت، با همه صفاتی است که مرجع فطری و توحیدی همه تضادها و اختلافات است که موجب پراکندگی‌ها و ستیزه‌جویی‌ها می‌شود که به یاد او و سوگند به او برمی‌گردند. «تَسْأَلُونَ بِهِ»: به او و سوگند و یاد او همی می‌پرسید و یکدیگر را می‌خوانید و به او روی می‌آورید و حق را می‌نمایانید. این یک مبدأ پیوستگی انسانی است که انگیزه‌های خودخواهی و

۱. به جان سوگند و بدانچه آن را آراست، پس تبهکارها و پرواپیشگی‌ها بش را بدان آموزش داد. الشمس



سودجویی و دیگر غرایز پست او را به پراکندگی می‌کشاند، و دیگر رَحِم است، که هر دو پس از پراکندگی و تکثیر: «وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا...» منشأ یگانگی و توحید بشر است. از رَحِم که ظرف تکوین انسان است رشته‌های جاذبه رحمت کشیده و به خانواده و قوم و قبیله پیوسته می‌شود.

«وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا».

به حکم تقوا «پرواگیری» که بر فراز ظهور آن نیروی ربوبی ای که آفریننده مرد و زن از یک منشأ حیاتی و قدرت تکثیر است آمده و همان که محل پیوستگی و تسائل است، باید وسایل رشد و نمو ذریه ناتوان را فراهم ساخته و از رساندن اموال که در رحم دنیا هم چون خون تغذیه در رحم مادر است، نه جلوگیری و نه آلوده‌اش کرد و نه از آن کاست.

مفهوم «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ»، نهی و تحریم از امساک، و حکم «لَا تَتَّبِعُوا»، تحریم از آلوده کردن و نهی «وَلَا تَأْكُلُوا...»، [تحریم] اختلاط و خودداری از رساندن تغذیه کامل است، چه این «أَمْوَالَهُمْ» مضاف به ارث باشد و یا حقی که یتیم بی سرپرست در زندگی و اجتماع دارد که باید برای رشد و تغذیه‌اش مفروض شود، دریغ داشتن و امساک از آن، گاه برای ربودن مالش و یا به عنوان خدمت است، گاه به تبدیل و گاه به سهل‌انگاری که اموال آنان خود به سوی اموال دیگران رود و آمیخته شود. «إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ» به جای «مع اموالکم»، همین را می‌رساند. خطاب متوجه عموم مسئولین و شامل سرپرست‌ها می‌شود. امر «آتوا» همین رساندن مال را می‌رساند که مورد نیاز است، نه یکسر مال را به یتیم‌ها و به تصرف‌شان واگذار کردن که «فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ»، آن را می‌رساند.



«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا».

پس از امر و دو نهی آیه قبل دربارهٔ حراست و نگهداری اموال یتیمان که نمودار قسط است، و او عطف و توجه حکم به یتامی در این آیه، اتصال و ربط این آیه را با آیه سابق می‌رساند. ازدواج با دختران یتیم که بسا به اسارت درآمده بودند و پدرانشان کشته شده بودند، از لوازم زندگی جنگ‌جویی و قبیلگی بوده است. این‌گونه زیردستی و نداشتن پشتیبان و قدرت دفاع از حق، راه ستم‌کاری به آنان را باز گذارده بود. با نظر به این‌گونه اوضاع جاهلی، این آیه راه این‌گونه ستم‌کاری و بی‌عدالتی را که موجب پلیدی در زندگی است، می‌بندد و راه طیب را باز می‌گذارد. چون این وضع حد و مرز کلی ندارد و چه بسا در مواردی ازدواج با یتیمان به صلاح آنان باشد، تحریم آن تصریح نشده و ضمنی و مشروط و محدود بیان گردیده است: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ»: و نظرها را از آن برگردانده به ازدواج‌هایی که با قسط و عدالت و رضایت کامل انجام می‌شود: «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» که به جای جواب شرط مقدر و غیر مصرح است: «فَلَا تَتَكَوَّهْنَ وَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ»، با چنین دختران یتیمی که نگران آن باشید ازدواج نکنید و ازدواج کنید با زنانی پاک تا زندگی عادلانه و وجدان و محیط پاک شما آلوده نشود. همین شرط قسط، و راهنمایی به «ما طاب» چنین تقدیر بلیغ و کوتاه را می‌رساند. این بیان در صورتی است که جمع یتیمه بودن یتامی است. اگر الیتامی اعم از جمع یتیمه و یتیم باشد، هم راجع به دختران یتیم و زنان بیوه یتیم‌دار است که ازدواج با آنان چه بسا در قسط و تأدیة حقوق مالی و حیاتی آنان، کوتاهی شود و موجب آلودگی و طیب نشدن زندگی گردد. ابهام «ما طاب»، به جای «من طاب» برای توجه اولی و نظر به



«طاب» است، پیش از بیان «مِنَ النِّسَاءِ...» که بیان تفصیلی ما طاب است: مَثْنِي وَ ثَلَاثٌ وَ رُبَاعٌ. و چون این اوزان برای تکرار و تناوب است: دو دو، سه سه، چهار چهار، کسی که بتواند از هر جهت مراعات قسط را در همسری یا با دو زن داشته باشد، نه بیش از آن، باید به همان اکتفا کند و از آن تجاوز نکند، و هم چنین کسانی که می توانند سه یا چهار [زن] به تناوب داشته باشند، پس او به همان معنای تفصیلی و عطفی آمده، نه آن گونه که ادبای جامد گمان می کنند که به معنای «او» ی تردیدی است، و گر نه باید جمع میان دو و سه و چهار که نه «۹» می شود جایز باشد!

این آیه، با بلاغت خاصی، هم ازدواج را محدود کرده هم راه تعدّد تا چهار را باز گذارده و تجویز کرده است، آن هم با شرایط ضمنی: قسط و طیب و شرط صریح: «فَإِنْ حُفَّتُمْ أَلَا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» و راهنمایی: «ذَلِكَ أَدْنَى أَلَا تَعْدِلُوا» اکتفاء به یک زن و یا ملک یمین به عدل و قسط نزدیک تر است، و یا نزدیک تر است به این که بار سنگین عائله مندی را بر دوش خود حمل نکنید و یا نتوانید که حمل کنید. از یک سو این تحدیدی است در مقابل نامحدودی که در ادیان تحدید نشده بود و هم [نشان دادن] روشی به مردم آن روز بود بخصوص در زندگی قبیله‌ای که پایه اش بر تکثیر زن و فرزند بود، و هر که بیشتر قدرتمندتر از جهت دفاع و تأمین زندگی. در تورات هیچ محدودیتی نیامده و سیره بعضی از پیمبران و پادشاهان بنی اسرائیل چون سلیمان بوده - مسیحیت هم به تصریح انجیل پیرو تورات بوده - و این آیه، تجویز است در شرایط خاصّ زندگی از جهت توانایی مرد در انجام قسط و عدالت و فراهم کردن زندگی پاکیزه «طیب»، آن هم فقط به تجویز نه الزام. این آیین ابدی زندگی در همه شرایط است نه محیط خاص. و اگر شرایط ایجاب می کرد، مانند زندگی قبیله‌ای و جنگ زده‌ای که زنهایی بی سرپرست می مانند و زن هم با رشد عقلی خود رضایت می دهد، جلوگیری از تعدّد، سلب



آزادی زن و مرد است نه بخشش آزادی به آنها، مگر آن که قانون‌گذار بیش از نظر [کردن به] مصلحت عموم، خود را قیّم خانواده‌ها بداند. و چه بسا مردانی که قدرت بدنی و روح اداره و سرپرستی و قسط آنان بیشتر از چندین مرد عادی است، همچون پیمبر اکرم ﷺ، و این نخستین تجربه و آزمایش است برای اداره شهر و کشور. آن‌که نتواند در خانه دو یا سه یا چهار زن را با درایت سرپرستی کند، چگونه می‌تواند شهر و کشوری را اداره کند. و این حق اداره را اسلام به هر فرد شایسته داده است و میراث طبقه خاصی نیست.

اگر در محیطی به سبب تولد بیشتر زنان و یا از میان رفتن بیشتر مردان و به سن یأس رسیدن زن‌ها، سال‌ها پیش از مردها و کوتاهی عمر آنان نسبت به زن‌ها، با در نظر گرفتن زودرسی دختران، زنان آماده همی افزایش یابند، به عکس مردان، چه باید کرد؟ این جواز آفرینش بیش از تجویز قانون است. یا مازاد، پس از تقسیم، باید تن به فحشاء دهند، چنان‌که مصیبت غرب است، یا زنده به گور کنند و یا بین مردانی که توانایی دارند تقسیم شوند. کدام یک از این شقوق به صلاح افراد اجتماع نزدیکتر است؟ از سوی دیگر زن که همیشه و در هر حال آماده زناشویی و حمل نیست، مانند زمان حمل و عادت و شیر، مرد آماده در هر حال چه راهی دارد؟ مگر آن‌که تکثیر نسل را - هم‌چون فلسفه مالتوس - برای اداره‌کنندگان خطرناک بدانیم! نه از جهت تغذیه که قدرت خلاق و طبیعت سرشار کارش به حساب است، چنان‌که پیش از ولادت خون را تبدیل به شیر می‌کند و چون دندان دهد نان می‌دهد. راه طلاق هم باز است، نه بن‌بستی که مسیحیان برای خود درست کرده و راه را بر طبیعت مرد و زن بسته‌اند که ناچار راه نفوذ خود را از طریق دیگر باز کرده پایه تمدن‌شان را چنان خیسانده است که در شرف فرو ریختن است. اما روش مسلمانان به پیروی از مترفین و حکام که زن را همان وسیله شهوات و شکوه گرفتند و



حرمسرا آراستند با همه کینه‌ها و دسیسه‌ها و رقابت‌ها، مانند دیگر انحراف‌ها، ربطی به تعالیم اسلام که بر پایه عقل و فطرت است ندارد. و در شرایط فساد اجتماعی و اقتصادی هرگونه احکام و قوانین منطبق با عقل و فطرت، مسخ و واژگون می‌شود و وسیله‌ای برای فساد و افساد می‌گردد. با آن‌که اصول و فروع احکام اسلامی با هم مرتبط است تا هم محیط تزکیه شود و عدل و قسط اجرا گردد و هم نفوس «لیزکیهم...».

مخاطب «إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا... وَالْأَ تَعْدِلُوا...» در مرحله نخست افراد مسلمان با ایمان و آگاه و نگران از کوتاهی در قسط و عدل است که مسئول اجرای آن‌ها می‌باشند، آن‌گاه نظارت و مسئولیت عموم و اولیای امور. پس اگر مسلمانان آگاهی و نگرانی از انجام ندادن قسط و عدل و افراد و اجتماع و مسئولیت و تعهد نسبت به یکدیگر رانداشتند و اولیای امور خود ستمکار و رویگردان از قسط و عدل بودند، دیگر چگونه باید این احکام با همه حدودش اجرا گردد و زندگی طیب فراهم شود؟! «إِنْ خِفْتُمْ»، در هر دو مورد یتیمی و زنان، همان نگرانی را می‌رساند که با قرائن و اوضاع اقتصادی و توانایی شخص پیش‌بینی می‌شود و همین [امر] در این موارد منشأ حکم است، نه علم و یقین داشتن. درباره یتیم‌ها نگرانی از بی‌قسطی است، چون نظر به رساندن و نگهداری حقوق مالی و سرپرستی است. درباره زنان نگرانی از بی‌عدالتی است، چون نظر به حفظ تعادل از هر جهت میان آنان می‌باشد، و این تعادل درباره یک زن صادق نیست: «فَوَاحِشَةً». و همچنین درباره «مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، که میان آن و زن آزاد و یا چند کنیز، تعادل واجب نیست. چون ملک یتیم است، که با قدرت جهاد یا خریداری به تملک آمده، نه هم‌چون همسرانی که به اختیار گزیده شده‌اند و به ازدواج تن داده باشند: کنیزان، یا مشرکانی هستند که در جهاد اسلامی به اسارت آمده‌اند و یا از بقایای بردگان جاهلیت بوده‌اند. از نظر



اسلام، چون ریشه‌های شرک و یا روح بردگی در آن‌ها باقی است، [به همین حال باقی می‌مانند] تا در محیط اسلامی زدوده شود، و زمینه آزادی و همسریش فراهم گردد و یا ام ولد شوند.

«وَآتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» .

چون مهر، هدیه‌ای است که به تناسب ارزش و حیثیت زن و گروگان‌ی داده می‌شود، اضافه صدقات به ضمیر «هن»، اختصاص و حق ثابت آنان را می‌رساند. «فَإِنْ طِبْنَ»، تأکید حق «وَآتُوا النِّسَاءَ» است و به جای «إِنْ رَضِينَ» مشعر به رضایت درونی و خشنودی دارد، چون می‌شود رضایت به چیزی ناشی از علل و موجبات خارج از نفس باشد، چنان‌که اگر زندگی بر او تنگ شود که ناچار رضایت دهد. «عَنْ شَيْءٍ» به معنای گذشت کم و بیش از صداق است. «نَفْسًا» تمیز و مؤکد «فَإِنْ طِبْنَ» و بیان منشأ آن است که رضایت و خشنودی ناشی از نفس - ته دل - باشد. «فَكُلُوهُ»، به معنای اعم از هرگونه تصرف است که سرانجام به خوردن می‌رسد. «هَنِيئًا مَرِيئًا»، اشعار به این دارد که خوردن جز با طیب نفس، ناگوار و گلوگیر می‌شود.

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» .

حکم عام است و به قرینه «وَآتُوا الْيَتَامَى ... وَآتُوا النِّسَاءَ...» باید نظر به سفهای در تصرف‌های از یتیم‌ها و زنان باشد. ضمیر خطاب «أَمْوَالَكُمُ»، راجع به اولیا و یا همه مسلمانان است، و به جای «اموالهم» اشعار به این دارد که سفیه به وصف



سفاقت، دیگر مالک خصوصی نیست و اموال منتسب به او از اموال عموم است. اصل اولی اسلامی همین است که اموال از آن اجتماع است و افراد، تا آنجا که بر طبق مصلحت نوع باشد در حد کوشش و تصرف عاقلانه، مالکیت موقت و اعتباری دارند. «الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» تعلیل نهی و تبیین مالکیت حقیقی و ارزش واقعی اموال و تحدید تصرف در آن است: همانا اموال شما که خداوند آن را قیام شما گردانیده است. پس مالک حقیقی خداوند است که اشیایی را بدین گونه آفریده و به تصرف و وسیله قیام خلق گردانده است. چون چنین است نباید به تصرف سفهاء درآید. اموال خود قیام است به جای «به جعل الله لكم قیاما»، شدت ملازمه و وابستگی اموال را با قیام می‌رساند، هم‌چنان‌که بدون مواد غذایی، هیچ گیاه و حیوان و انسانی به پا نمی‌خیزد و حیات و حرکت با تغذیه است. این قیام در انسان گسترده می‌شود، از تغذیه و لباس و مسکن و قیام اجتماعی و فکری، با تعادل اقتصادی و گردش عادلانه آن در میان همه افراد و طبقات اجتماع، قیام از هر جهت تأمین می‌شود، و به هم خوردن تعادل، موجب تورم در طبقه‌ای و محرومیت و کمبود در طبقات دیگر می‌شود.

جعل خدا چنین است که مواد اولی و مورد نیاز به حسب زمان و تکامل نیازمندی را فراهم می‌کند، و نیازمندی نیروی اندیشه و عمل را به کار می‌اندازد تا اموال عمومی را به صورت اموال نسبی در آورد، و همین زیر بنا و مرکز حرکت و قیام استعدادهای فکری و زندگی می‌گردد. قیام، جامع‌ترین تعریف اموال است. نه آنکه مال و لوازم آن از وسایل تولید، تنها آفریننده و شکل دهنده است، چنان‌که مارکس می‌گوید، و نه آنکه مال هیچ نقشی در تکامل و تحول ندارد و باید منعزل از زندگی بشر باشد، چنان‌که روش تصوف مآبی است. همان قیام است که با نیروی انسانی منشأ تحرک و اقدام می‌شود و چرخهای زندگی را به حرکت در می‌آورد که



اضافه «لکم» به «قیام» [این نکته را می‌رساند].

«جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» تعلیل حکم و متضمن مفهوم سفهاء در این حکم است: آنچه در تولید و مصرف اموال موجب جلوگیری از قیام و یا باعث قعود و سکون و انحطاط شود، سفیهانه است و شخصی که چنین تصرفاتی داشته باشد سفیه است. تولید سفیهانه آن است که بیش از مصرف باشد و سرمایه‌های اولی را از میان ببرد و یا دست اجتماع را از تولید صحیح و قیامی بازدارد. مصرف سفیهانه، در راه محرّمات و کارهای مضر و یا بیهوده است. مشروب‌خواری، قمار، تبذیر، تجمل و مصرف، توسعه بیش از لزوم طبقات تحمیلی یا مضر، از ارتش و پلیس... و شغل‌های بیهوده و تجملی.

خلاصه آن‌که در اجتماعی که دارای هدف برتر و متکامل است، اموال فقط ماده تغذیه «انرژی» افراد و طبقات آن است که باید منشأ قیام به هدف‌های عمومی و حافظ صورت اجتماع واحد شود. اگر تغذیه «انرژی» لازم و ضروری نرسد، وحدت اجتماع مختل می‌شود، و در نتیجه قیام اجتماعی و مسئولیت و تقسیم کار منظم که منشأ قیام استعدادها و به فعلیت رسیدن آن‌هاست، توازن و تعادل «ارگانیک» خود را از دست می‌دهد و واژگون می‌گردد. ^۱

این قیام اموال، پایه، یا باصطلاح، زیربنای حرکت اجتماع است. قیام دیگری برای تکمیل این قیام لازم است تا افراد و اجتماع را به توحید فکر و قوا و شناخت اهداف و آگاهی و مسئولیت همگانی، به پا دارد، و مؤثرتر از اصول و مبانی کلی و ذهنی، همان تکرار و تذکار تصویری است که در مکتب پیامبران ابراهیمی به صورت کعبه و مناسک آن تصویر یافته است: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾^۱. که اجتماع آن از شعوب و ملیت‌های گوناگون، نمایاننده توحید قوا و حرکت در یک

۱. خدا خانه محترم کعبه را وسیله‌ای برای برپای ماندن [زندگی] مردم قرار داد. مانده (۵)، ۹۷.



محور، محوری که نمودار حق است، و سعی درباره آن، آن‌گاه اجتماع برای شناسایی حق و خلق و مسئولیت‌ها «عرفات»، و آگاهی برای انجام مسئولیت‌ها «مشعر الحرام» و جهاد و فداکاری «رمی جمرات واضحی» صورت گرفته که مجموع آن اهرم حرکت و تغییر و تحول مکانی و اجتماعی و فکری است که همه سنت‌های جمود یافته و اختلافات ناشی از آن را به هم می‌ریزد و اجتماعی هماهنگ و متحرک پدید می‌آورد. اگر آگاهانه باشد! این قیام تکمیل قیام به اموال است.

این اصول حقوقی و احکام را می‌توان از این آیه دریافت: ۱- در حقیقت اموال، از آن خداوند است که آن‌ها را دارای ارزشی در حدود نیازمندی برای قیام همه گردانده است، ۲- حق تصرف و یا مالکیت با این جعل از آن همه است، ۳- به حسب تصرفات کمالی افراد و ارزش‌های بیشتری که می‌دهند، حقوق خاصی از مالکیت می‌یابند، از قبیل حیازت و استخراج وارث و و این حق تا آن‌جا نافذ است که قیام آن را برای اجتماع مختل و منحرف نگردانند، و همین که از پایه قیامی منحرف شد، حق اجتماع بر آن سایه می‌افکند و تصرف افراد را سلب یا محدود می‌کند. ناظر در این امور، همه اجتماع‌اند، که دولت - و نه حکومت - نماینده آن‌ها و مجری احکام خدا می‌باشد. استخراج فروع از این اصول و تطبیق آن و تشخیص اولیاء و قیم‌ها به عهده صاحبان رأی و نظر است «اولی الامر».

«وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا». این نیز به نظارت عموم است که سفهای مهجور را سرپرستی کنند و از محیط مالی که به آن حق دارند، وسیله روزی آن‌ها را فراهم کنند، و شاید «فیها» نه «منها» نظر به همین است که یکسر آن‌ها را بیرون نرانند و یا اشاره به این است که با حفظ سرمایه‌ها، از بهره‌های مشروع آن به آنان بخورانند. «فیها» که پس از فعل «ارزقوهم» آمده و «وَ اكْسُوهُمْ»



مطلق آمده، شاید اشاره باشد به این که پوشاندن آنان، اگر اموالشان نرسد، می تواند از اموال عمومی باشد. و بیش از این باید آن ها را برای زندگی رشیدانه آماده کرد تا شاید رشد یابند: «وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا». گفتاری که با عقل فطری آنان متناسب و شناخته شده باشد.

«وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا».

حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ، منظور آمادگی برای نکاح و مشعر به این است که این آزمایش از پیش از بلوغ که همان اوان تمیز است باید آغاز شود تا اوان بلوغ که بیداری غریزه جنسی است که در آن عقل اکتسابی نیز بیدار می شود. این آزمایش به قرینه مقام، راجع به امور مالی است، مانند وادار کردن او به معاملات و خرید و فروش آزمایشی، و شناخت ثمن و مثن و نرخ اجناس. «فَإِنْ آنَسْتُمْ»، تفریع بر «وَابْتَلُوا...» و بیان شرط دفع اموال و جواز تصرف است. پس رسیدن به بلوغ اولین شرط است و همان رفع مانع که نابالغی و یا وجود مقتضی است که با شرط رشد تکمیل می شود. «آنَسْتُمْ» إشعار به مباشرت از نزدیک و نحوی گرفتن به رفتار و تجربه دارد. رشد همان قدرت تشخیص در به کار بردن اموال و صرف آن است، در مقابل سفاهت که در آیه قبل ذکر شده است. «بلوغ نکاح»، همان اوان تکلیف و مسئولیت ها درباره شناخت اصول، عبادات، مسئولیت واجبات و محرمات است که از لوازم عقل فطری است. و این کافی برای ورود در زندگی و تصرفات مالی نیست. پس شرط دیگری می باید که همان رشد است. چون رشد آنان محرز شد باید اموال



آنان را به سوی شان راند و از خود دور کرد. «فَادْفَعُوا»، همین راندن و دور داشتن و رساندن به آن را می‌رساند. و هم چنین اضافه «أَمْوَالَهُمْ» پس از «اموالکم».

«وَلَا تَأْكُلُوا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا»، «أَنْ يَكْبُرُوا»، متعلق است به «بدارا»: اموال یتیم‌ها را به اسراف نخورید و هم چنین به پیشگیری از این که بزرگ نشوند، و دست‌تان در اموال آنان باز نباشد. می‌شود که متعلق به «لَا تَأْكُلُوا»، باشد: نخورید آن را به اسراف و پیشگیری، تا بزرگ شوند و خود در تصرف اموال‌شان آزاد گردند.

«وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ». تأکید در خودداری و اجازه‌ای است به اولیای ایتم که اگر خود نادر باشند می‌توانند در برابر کفالت و نگهداری ایتم و اموال‌شان در حد معروف بردارند.

«فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا». اشهاد در دفع اموال و رسیدگی حساب و مقدار آن تا اختلاف و کشمکشی پیش نیاید و درسی برای یتیم‌هایی باشد که وارد زندگی شده‌اند و موجب خوش‌بینی و استحکام در داد و ستد و معاملات آن‌ها گردد. در زندگی اجتماع توحیدی، باید صفات خدا متجلی باشد که حسیب یکی از آن‌هاست و در بررسی حساب یتیمان مهجوری که بر کنار از نظارت و کفالت خود می‌باشند و اشهاد برای آنان، باید خداوند و صفات او را ناظر اندیشه‌ها و اعمال خود بدانند تا پایه زندگی و مسئولیت‌ها باشد: «وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا».

چرا این نواهی و اوامر و اصول و فروعی که از آن‌ها استنباط و استنتاج می‌شود، در فقه اسلامی مورد نظر قرار نگرفته و یا متروک مانده است؟ چون این‌ها راجع به مسئولیت‌های اجتماعی اسلام است که باید در ظرف چنین اجتماع رشد یافته‌ای، مورد بحث و بررسی شود، و چنین اجتماعی مسلمانان نداشته‌اند.